

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین، نهم اکتوبر ۲۰۰۹

ضمن سفر های بیشمار از کران تا کران ایران، آشنائی با مردم و فرهنگ آن سامان دست داد. هر شهری را دیدم و آثار و آبدات تاریخی آن را از نظر گذشتاندم. بیشترین مصروفیتم در ایران مگر تماس با هموطنان حقیر و فقیرم در آنجا بود، که از کد یمین و عرق جبین پولی بدست آورده وسائل امرار معاش چوچ و پوچ خود را فراهم میکردند. این انسانان زحمتکش و باغیرت، که عار داشتند از جائی کمکی بدست آرند، آزاده و سر بلند زیستند.

با وجودی که از برکت ملیونها افغان زحمتکش و کم توقع چرخهای اقتصادی آن کشور بدوران آمده و صدها و هزاران دستگاه و ساختمان و سرک و پارک و فابریک و غیره به یمین همت و مساعی شباروزی آنها آباد گردید، این مهمانان ناخوانده مع الاسف مورد بی مهری چندگانه قرار میگرفتند. این مهمانهای بی آزار که از بد حادثه بدانجا پناه آورده بودند، با وجود همه جانفشانی ها و خدمات بی مثال، هم مورد اذیت و آزار رژیم ددمنش آخوندی و دستگاههای اوباش آن قرار میگرفتند و هم مورد بی مهری اکثریت بزرگ مرد آن سامان. به تأکید میگویم، مورد بی مهری "اکثریت بزرگ" مردم آن سامان و نه "تمام" ایشان. چون بودند و هستند ایرانیان کریم و رحیم و دلسوزی که به داد این مهمانان پناجوی و درمانده میرسیدند و از هیچگونه بذل مساعی در حقشان دریغ نمیورزیدند، که حسابشان کاملاً جداست و اجر شان هم بر خدا!!!!

بنده مسکین در چار دانگ ایران به سرنوشت این هموطنان کم بخت و پناهندگان بی پناه ما، علاقه گرفت و چون هیچ کمک دیگری ازش ساخته نبود، لاقل دردهای جانکاهشان را یادداشت کرد. حاصل این یادداشت ها دفتریهست، که "دفتر خاطرات ایران" اش مسمی ساخته ام. زمانی در سایت "افغان جرمن آنلاین" به نشر این خاطرات مبادرت ورزیده و هفده قسمت آن را در آنجا نشر کردم. اینک که پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" الله الحمد در اختیار ماست، میکوشم تمامی این خاطرات را از طریق همین صفحه باوقار و مبارز تقدیم هموطنان ارجمند نمایم. در اول همان هفده قسمت را که در سایت "افغان جرمن آنلاین" منتشر ساخته بودم، تقدیم کرده و سپس متباقی قسمت ها را عرضه خواهم کرد. آرزومندم که ضمن پیشکش کردن این خاطرات، شمه ای از دردهای بیکران هموطنان مظلوم را در ایران منعکس ساخته بتوانم.

رستوران "گل مولا" و

چلو مرغی (۱) به مانند گاه

("دفتر خاطرات ایران")

(برگ دهم)

بعد از دو ساعت منزل طی طریق مسیر مارپیچی و پیچ و خمهای صعب العبورش، بالاخره رسیدیم به قرب و جوار زیارت "امامزاده داوود" - ولی و دوست حق که در دل کوه منزل گزیده و خود را تا جاودانه اسیر این خانه خاک و سنگ ساخته است.

مردم ایران به اولیاء الله و مقربان درگاه خدا ارجی بزرگ می‌گزارند و هم طبع خوشگذران ایشان در پی دریافت کوچکترین لحظه هاست، تا در محیط فراخ و آزاد، زیر چرخ نیلی و در کنار سبزه و نبات و آب روان، بساط نشاط بگسترند و با دوستان و همگان به شادی بنشینند. امروز نیز عده‌ کسانی که بر همین منظور بدین بقعه متبرک رسیده بودند، اندک نبود. تا چشم کار میکرد، انبوه آدمیزادگان بود، که این سوی و آن سوی می‌گشتند و الحق که حدیث مورچگان و "مورچه خانه" را زنده ساخته بودند. این کار ایشان همان مثل معروف "هم خرما و هم ثواب" ما را زنده می‌سازد. یعنی که با زیارت، هم کسب ثواب میکنند و هم انبساط خاطر همی یابند و رنج و مرارت روزمره را میزدایند؛ که گرد و غبارش بر روی همه نشسته و ظاهر و باطن را مکرر ساخته است. مردم این خطه واقعاً زنده دل اند و تن به رنج نمی‌سپارند و مانند مردم ما "غم‌درون" نیستند، که غم و الم آمده و نیامده را بخورند. مثل مشهور ما می‌گوید، که "چیزی آسیا کند اس و چیزی گندم تر". نه مردم ما دلی زنده و طبعی "زنده دل" دارند و نه وضع زندگانی ایشان، چنین زمینه ای را برایشان میسر میگرداند. همان که گفته اند، "انسان مولود محیط خود است" در مورد مردم ما و افغانستان محبوب ما بسیار صادق افتیده است؛ لاقلاً در همین مورد خاص.

بعد از طی مسیر طولانی و دیدن مناظر دیدنی طبیعت بس زیبا و دست نخورده و وحشی و گذر از بین جماعت انبوه مردم، که همه توان و انرژی فرساید، سخت گرسنه و به گفته عادی "گشنه" شده بودم و چشم رستوران ها و طعامخانه ها را زیر نظر داشت. در اندرون هر یکی، نگاه می‌افکندم و در جست و جوی و پالیدن جایی بهتر بودم، تا اینکه لوحه بزرگ و پر زرق و برق "رستوران گل مولا" نظرم را جلب کرد. بدانجا اندر شدم و به رسم معمول و سنتی آنجا کفشهایم را بدرآورده، روی تختی منزل گزیده و چارزانو نشسته، منتظر نان و به اصطلاح اینجائی "غذا" (۲) ماندم. به مانند بسا اوقات دیگر، "چلو مرغ" و به حساب ما مردم "مرغ چلو"، سفارش و فرمایش دادم، که در ملک ما حدیثش بر سر زباناست. دیر نپائید و "چلومرغ" حاضر گردید، اما چه "مرغ چلو"ی که خدایت نشان ندهد. "مزه و تزه" (۳) گوئی از آن رخت برسته بود. برنجی بیمزه بمانند "کاه" و مرغی بی جلوه و رونق از هر نگاه، که مانده اش درحیاطم ندیده بودم. با کمال بی میلی چنگالی (۴) از آن خورده و بقیه بگذاشتم. جلوه و زرق و برق و به اصطلاح کابلی، "لین و دین" ظاهری رستوران و خوراکیهای بی مزه آن بیاد همان غزل مشهور حضرت حافظم انداخت، که :

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند	نه هر که آینه سازه سکندری داند
نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست	کلاه‌داری و آئین سروری داند
هزار نکته باریکت ز مو اینجاست	نه هر که سر بتراشسد، قلندری داند

درد بسیار بروان پاک لسان الغیب حافظ شیرازی فرستادم - که صدها سال پیش، حدیث امروزیان را بر زبان رانده بود - و ترک آن بقعه کردم.

ساعت ۱۶ روز جمعه، ۲۵ اگست ۱۹۹۵،

میدان آزادی - تهران

توضیحات :

۱ - "چلو مرغ" آنست که در ملک ما "مرغ چلو" نامند. در "فارسی ایران" بسا ترکیبات معمولاً معکوس چیز است، که در "دری ما" رواج دارند. و این هم از وجوه تمایز دو لهجه فارسی دریست، در ایران و افغانستان. ما "زنده دل" میگوئیم و "سراسیمه" و "ماهی چلو" و "مرغ چلو" و ... و در ایران "دل زنده" میگویند و "آسیمه سر" و "چلو ماهی" و "چلو مرغ" و ...

۲ - در دری ما "نان" در دو معنای متفاوت بکار می رود. یکی همانا قرصی مشهور که معمولاً از آرد گندم پزند و دگر در معنای "خوراک" که در عربی "غذا" و "طعام" گویند. مردم ایران "غذا" را به فتح "غ" تلفظ میکنند و کلمه "غزا" را بیاد میدهند، که نیز عربی بوده و در معنای "جنگ، نبرد، پیکار" است. در ملک ما وقتی گفته شود که "نان بخور" یعنی که "طعام و غذا بخور" و وقتی زنان کابلی گویند "فلان کس بسیار نان کرده بود"، یعنی که "غذای بسیار و متنوع پخته بود". و یا وقتی گوئیم "نان شان بیمزه بود" یعنی "آنچه از غذا و طعام پخته بودند، بی مزه بود". کلمه "نان" در معنای "غذا و طعام" در کلام بزرگان متقدم و پیشینیان مخم ادب دری نیز بسیار و به کثرت بکار رفته است، که من مثالی از آن را از مقاله مبسوط خود "سرگی و دیرپائی لغات و اصطلاحات در زبان عامیانه دری" نقل میکنم :

« **نان خوردن** = غذا خوردن، طعام صرف کردن. ("نان" در ملک ما جزء حتمی غذاست، و شاید در بسا جاهای دیگر نیز). در ایران ترکیب "نان خوردن" مأنوس نیست و در عوض "غذا خوردن" را بکار بندند، که مصدر مرکب "عربی - فارسی" باشد. ابوالفضل بیهقی در تاریخ مشهورش بنام "تاریخ مسعودی" گوید: "... همگان زمین بوسه دادند و گفتند که فرمانبرداریم، و امیر بازگشت و خوانها نهاده بودند، همه اعیان و مقدمان و اولیاء و حَسَم را بنشانند به **نان خوردن**، چون فارغ شدند سالار بکتغدی و دیگر مقدمان را که نامزد این جنگ بودند، خلعت ها دادند...» (ص ۴۸۳ تاریخ بیهقی، چاپ داکتر غنی و داکتر فیاض) « (این مقاله در آرشیف بنده در یگانه پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" موجود و قابل دریافت است)

۳ - "تزه" بر وزن "مزه" مرادف "مزه" است که در زبان عامیانه دری کابلی باهم یکجا استعمال میگردند، چنانکه گویند: "نانشان هیچ مزه و تزه نداشت." و یا "فلانی به مزه و تزه چه میفهمد؟"

۴ - "پنجه" را که از اسباب نان خوردن فرنگیست، در فارسی ایران "چنگال" نامند. در ملک ما "چنگال" را فقط و فقط در مورد پرندگان بکار برند، چنانکه "چنگال باز و باشه و عقاب و غیره" گویند. "چنگالی" که منسوب به "چنگال" است (صفت نسبت) به "غذائی سردستی" گویند، که از ریزه کردن نان خشک و پاشیدن بوره و روغن داغ کرده روی آن، درست کنند.